

مفهوم ایثار^۲؛ مسیح، لوتر و گاندی

درآمد

کانت مفاهیم اختیار^۳، جاودانگی نفس^۴ و وجود خدا^۵ را به مثابه اصول موضوعه عقل عملی محض اثبات می کند. یعنی از طریق قانون اخلاق که مبتنی بر خودقانون گذاری عقل و فرمان مطلق اخلاقی است. بر اساس نظر کانت، فرمان مطلق اخلاقی مبین آزادی و اختیار است. از سوی دیگر، انسان موجودی است که هم میل می ورزد و هم از سطح امیال فراتر می رود. کانت اولی را سعادت و دومی را اخلاق می نامد. خیر اعلاّی این موجود در گرو تطابق سعادت و اخلاق است. این تطابق ممکن نمی شود مگر در جاودانگی نفس. علاوه بر این، برای این که کردار اخلاقی من بی پاداش نمانده و نیت های درونی من قابل دید باشد، مستلزم موجودی است که هم کردارهای اخلاقی من را پاداش دهد و هم از نیت های درونی من اطلاع داشته باشد. این موجود همانا خدا است. بنابراین، آزادی، جاودانگی نفس و وجود خدا مبتنی و برگرفته از امکان اخلاقی انسان است. بر بنیاد این نظر، دین مبتنی بر اخلاق است نه اخلاق مبتنی بر دین. از سوی دیگر، کانت هرگونه استدلال نظری در باب الهیات را در "نقد عقل محض" مردود اعلام می کند. معنای ضمنی این سخن این است که الهیات اساساً مبتنی بر عقل عملی و قانون اخلاق است نه مبتنی بر استدلال های نظری و شناختی. کانت در "نقد عقل محض" نشان می دهد که هرگونه رهیافت نظری و شناختی برای اثبات وجود خدا ناگزیر سر از گونه ای "انسان انگاری" درمی آورد. از قضا همین انسان انگاری خداوند است که زمینه های پیدایش شریعت و سلسله مراتب کلیسایی را به وجود می آورد. مسیح و لوتر، هر دو، در برابر چنین شریعت و جدافتادگی دین از بنیادهای اخلاقی آن قدعلم کردند.

با در نظر داشت این خلاصه، ادعای نویسنده این است که مسئله ما بیش از آن که دینداری و تبعات حاصل از آن باشد نوعی بددینی و فقدان اخلاق است. به تعبیر دیگر، مسئله ما دینداری ای است که از بنیاد های اخلاقی خود جدا افتاده است. این جدافتادگی اما حاصل عدم تمایز مهم میان امر دینی (مبتنی بر اخلاق) و امر سیاسی است. شاید ادعا شود که دین مد نظر ما اساساً این تمایز را لحاظ نکرده است. اما این از اهمیت بحث ما نمی کاهد. زیرا - چنان که نویسنده در جای دیگر نشان داده است^۶ - عدم این تمایز هر دو سوی ماجرا را به تباهی می کشاند. یعنی هم امر سیاسی را و هم امر دینی - اخلاقی را. نویسنده با در نظر داشت این موضوع، تلاش می کند از طریق

^۱ پژوهشگر حوزه فلسفه

^۲ Sacrifice

^۳ Freedom

^۴ The immortality of the Soul

^۵ The existence of God

^۶ کهزاد عصمت الله، در باب دین، شریعت و دولت مدرن، کابل، انتشارات امیری، ۱۴۰۰.

پرداختن به سه رویداد مهم تاریخی، یعنی ظهور مسیح، اعتراض لوتر و مبارزات گاندی، چگونگی مواجهه انسان‌ها و جوامع با این پیش‌آمد را بررسی کند. قبل از آن، به فیلم "ایثار" ساخته آندری تارکوفسکی، به مثابه "درآمد" بر این نوشته پرداخته می‌شود.

در فیلم *ایثار*^۱ ساخته‌ای آندری تارکوفسکی (۱۹۸۶)، ارلانند ژوزفسون نقش بازیگر و روزنامه نگاری به نام الکساندر را بازی می‌کند. فیلم از صبح روز تولد او آغاز می‌شود. او، همسرش، دو فرزندش، یک دوست - که پزشک است - پستیچی و دو زن خدمتکار در جشن تولد او گرد هم می‌آیند. شرکت کنندگان این ضیافت، و نیز تمام اهالی کشور، ناگهان خود را در آستانه یک فاجعه جمعی، که شاید جنگ هسته‌ای باشد، می‌یابند. دست آخر جهان به یمن ایثار الکساندر از عواقب شوم جنگ هسته‌ای نجات می‌یابند. برای نجات از این فاجعه قریب الوقوع، الکساندر عهد می‌بندد: "این آخرین جنگ است و مخوف است؛ نه فاتحی بر جا میگذارد و نه مغلوبی. نه شهری، نه روستایی، نه سبزیگی، نه درخت، نه آبی در چشمه‌ای... هرچه دارم در راه تو خواهم داد، خانواده‌ام را که عاشقانه دوست دارم ترک خواهم کرد، خانه‌ام را ویران خواهم کرد، و فرزند نام را خواهم راند، زبان در کام فرو خواهم بست و با کسی سخن نخواهم گفت، هرآنچه را که مرا با زندگی پیوند می‌دهد رها خواهم کرد... در ازای آن، تو فقط همه چیز را به همان شکلی که بود برگردان، به شکل امروز صبح، مثل دیروز. بی هیچ نشانی از این همه واهمه بیمارگونه مرگبار، و از این همه ترس، همچون حیوانات. خدایا، کمک کن. هرچه را که وعده داده‌ام انجام خواهم داد." قبل از شنیدن این خبر هولناک نیز الکساندر اظهار کرده بود: "میان پیشرفت مادی و معنوی ما جدایی افتاده است". پس از رفع این خطر هولناک، الکساندر خانه اش را به آتش می‌کشد، همسر و فرزندانش را ترک می‌گوید و خود را از همه تعلقات پیشین رها می‌سازد.

تارکوفسکی الکساندر را با قدیسان روسیه کهن قیاس کرده و ماریا، اتو و پسرک را نیز همراهان او دانسته است. از نظر تارکوفسکی:

این که خدا خواست الکساندر را اجابت می‌کند پیامدی است هم دهشت‌بار و هم آرامش بخش. هراس آور است چرا که الکساندر به خواست خویش از جهان دور می‌شود، و نه تنها پیوند هایش با خانواده‌ی خود را از دست می‌دهد، بلکه هرگونه امکان هم‌خوانی با ملاک‌های اخلاق همگان را نیز پشت‌سر می‌گذارد، و شاید درست به همین دلیل او به چشم من جاذبه‌ی یک برگزیده خدا را می‌یابد. کسی که رسالت دارد تا ابتذال این زندگی تهدیدگر ما را که ناگزیر به فساد منجر می‌شود، فاش کند و جهانیان را به بازگشت فراخواند... یگانه راه نجاتی که برای انسان باقی مانده است (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۸۴).

تارکوفسکی جهانی را که در آن زندگی می‌کرد هرگز نپذیرفت. همواره می‌گفت: "زمانه ما دوران بحران معنوی است" (همان: ۲۷۳). به گمان وی:

جهان ما به سامان و درست نیست... ما باید نابسندگی آن را نشان دهیم. آن را نپذیریم، و بحران‌های معنوی را که پدید آورده، یادآوری کنیم. در همین کنش، راهی به نجات گشوده خواهد شد. ما از ایثار و قربانی کردن سعادت خویش آغاز می‌کنیم، و امیدواریم که همین آغاز، راه را به دیگران بنمایاند (همان: ۲۷۴).

¹. *The sacrifice* (1986)

در "ایثار"، تارکوفسکی نشان می‌دهد "جایی که رابطه انسان با سرچشمهٔ جانس خشک شود، او فقط می‌تواند آخرین رشته‌های پیوند با زندگی را از هم بگسلد" (همان: ۲۸۲). در "سولاریس" (دیگر فیلم تارکوفسکی که در ۱۹۷۲ ساخته شد) کریس (یکی از شخصیت‌های فیلم) اعلام می‌کند "یگانه شعله‌ی باقی در این توفان وجدان آدمی ست" (همان: ۲۸۵). به نظر می‌رسد نادیده‌انگاری آخرین پیوند‌های زندگی کارکرد دوسویه دارد؛ از یک سو پرهیز از اموری که امر معنوی را دور از دسترس ساخته‌اند و، از سوی دیگر و به تبع این پرهیز، نزدیک‌شدن به اموری که از آن دور افتاده‌ایم. "در ایثار، تارکوفسکی فقط می‌خواست بر ضرورت معنویت تأکید کند" (همان: ۲۸۶). واپسین کلام فیلم "در آغاز کلمه بود" نشانهٔ آغاز دوبارهٔ جهان است. با این واژه‌ها انجیل یوحنا آغاز می‌شود و فیلم تارکوفسکی پایان می‌یابد. به تعبیر دیگر، به یمن ایثار الکساندر گویی با آغاز دوبارهٔ جهان مواجهیم. چنانچه در ادامه خواهد آمد، ایثار همواره آغاز دوبارهٔ جهان است. با این درآمد، اینک به بحث از مسیح می‌پردازیم.

مسیح؛ در میانهٔ خدای دوردست و خدای درون

زمانهٔ مسیح زمانهٔ استیلای عهد عتیق بود. عهد عتیق کتابی است که در آن خدا با آدمیان [یهودیان] پیمان بسته است. این پیمان ده فرمان به صورت بیرونی و بر دو لوحه سنگ حک شده است. به بیان دیگر، این عهد در قالب احکام و اوامر صلب و سختی بیان شده که امکان هرگونه آزادی و خوداندیشی را از فرد مؤمن سلب می‌کند. به گفتهٔ هگل، قوم مسیح از صمیم قلب معتقد بود که تمامی اصول مدنی، تمامی قوانین فرهنگی و سیاسی‌اش، برگرفته از کلام الهی است، و این مایهٔ غرور آنان بود:

این ایمان ایمانی بود که جایی برای نظرورزی‌های شخصی نمی‌گذاشت، جز به بررسی و غور در اسناد مکتوب کاری نداشت و از نظر آن‌ها فعالیت تقواییانه چیزی نبود جز اطاعت کورکورانه از فرامینی که خود آن‌ها در بنیان نهادن‌شان دخالتی نداشت (هگل، ۱۳۸۶: ۴۵).

از نظر کانت نیز "خدای یهود صرفاً خواستار اطاعت از احکامی بود که هیچ‌گونه اصلاح و بهبود سرشت اخلاقی انسان را در پی نداشت و، بنابراین، با خودقانون‌گذاری و آزادی انسان در تعارض بود" (کانت، ۱۳۹۸: ۱۷۷). کانت از این هم فراتر می‌رود و معتقد است که:

آیین یهود یک اعتقاد دینی نیست، زیرا احکام آن همه از آن نوعی است که یک نهاد سیاسی می‌تواند بر آن بنا شود [و نه یک نهاد دینی] و به‌عنوان قوانین اجبارکننده تأسیس شده است زیرا فقط به افعال خارجی [یعنی جنبهٔ خارجی افعال اخلاقی] مربوط اند؛ و گرچه احکام ده‌گانهٔ آن در نظر عقل ارزش اخلاقی دارند اما چون قابلیت تعمیم ندارند در آن، نظام قانون‌گذاری با مقتضیات خصلت اخلاقی هماهنگ نیستند (همان: ۱۷۶).

از نظر کانت:

مسیحیت نسبت به آیین یهود دارای این مزیت و برتری است که از دهان اولین معلم نه به عنوان نظامی از قوانین موضوعه بلکه به‌عنوان یک دین اخلاقی و لذا نظامی که دارای نزدیک‌ترین نسبت با عقل است، توانست

¹. *The Ten Commandments*

خودبه‌خود و بدون تعلیم تاریخی در کل زمان‌ها و در میان تمام ملل اشاعه یابد و بیشترین اعتماد مردم را جلب کند (کانت، ۱۳۹۸: ۱-۲۲۰).

البته کانت در ادامه به این نکته نیز یادآور می‌شود که آشنایی یهودیان با فرهنگ یونانی بود که زمینه ظهور مسیحیت را فراهم ساخت. به تعبیر دیگر، آشنایی یهودیان با "سوژه پرسش‌گر" یونانی بود که زمینه رهایی آن‌ها را از صلبیت قوانین بیرونی مهیا ساخت.

عهد جدید اما پیمان جدید خدا با آدمیان [یهودیان] بود. در عهد جدید، صفت «جدید» ناظر بر کلامی شمرده می‌شود که در کتاب ارمیای نبی، باب ۳۱، آیه ۳۳ آمده است:

اما خداوند می‌گوید این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نگاشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. نظام شریعت قدیم که بر سنگ حک شده بود، باید در نظام تازه‌ای کمال می‌یافت که در آن شریعت بر دل‌ها نگاشته شده است (عهد جدید، ۱۳۹۴: ۲۶).

بنابراین، چنانچه لوتر نیز یادآور می‌شود انجیل کتاب شرایع و احکام نیست که معین کند چه اعمالی باید انجام دهیم، بلکه کتاب نویده‌های الهی است که در آن خدا تمام مایملک و منافع خویش را در مسیح به ما نوید داد، پیشکش کرد و بخشید... همچنین می‌بینیم که مسیح، متفاوت با موسی در کتابش و برخلاف ماهیت احکام، به طرز هراس‌انگیز ما را مجبور و وادار نمی‌کند. بلکه به شیوه‌ای محبت‌آمیز و دوستانه به ما تعلیم می‌دهد... رسولان معمولاً از این تعبیر استفاده می‌کردند: «هشدار می‌دهم، استدعا می‌کنم، تمنا می‌کنم» و مانند این‌ها. اما موسی می‌گوید: "دستور می‌دهم، منع می‌کنم و همگان را با مجازات‌ها و کیف‌های ترسناک تهدید می‌کند و به وحشت می‌اندازد" (لوتر، ۱۴۰۰: ۷۷).

قدیس پولس در رساله به گالاتیان می‌گوید: "مسیح ختم شریعت است" [گالاتیان ۳: ۲۴؛ رومیان ۴: ۱۰]؛ "کسی که چون بیاید، کار موسی و شریعت‌اش، ختنه، قربانی، سبت، آری، کار تمام انبیا خاتمه می‌یابد" (لوتر، ۱۴۰۰: ۹۵). "گناه نیش مرگ است و شریعت قدرت گناه" [اول کورنتیان ۱۵: ۵۶] (همان: ۳۰). به تعبیر دیگر، مسیح هم ختم شریعت موسوی است و هم در راه مبارزه با این شریعت به صلیب کشیده می‌شود. این‌جا درست همان جایی است که مفهوم "ایثار" - به اعتقاد نویسنده ایثار مفهوم مسیحی است و در فرهنگ مسیحی بسیار پر رنگ است - را باید مد نظر قرار داد. قدیس پطرس در باب ۴ رساله اول خویش می‌گوید: "مسیح برای خاطر ما رنج کشید و بدین‌سان الگویی از برای ما به جا گذاشت" (همان: ۷۵). او می‌توانست با فقط یک قطره از خون خود کفاره تمام گناهان عالم را بدهد؛ اما اینک خون خود را به فراوانی فرو ریخته است، و به وفور کفاره داده است: "با خون خویش یک بار برای همیشه به مقدس درآمد و رهایی ابدی را به کف آورد" [عبرانیان ۹: ۱۲] و نیز: "با فیض او به رایگان آمرزیده شدیم و آموزش ما از طریق آن رهایی حاصل گشت که در مسیح عیسی است، همان کسی که خدا او را عرضه داشت تا به واسطه ایمان به خودش وسیله آشتی باشد" [رومیان ۳: ۲۴ و آیات بعد] (همان: ۱۰۳). اشعیا در باب ۴۳ [۲۴] کتاب خویش می‌گوید: "با گناهان تان باری سنگین بر من نهادید، رذالت‌های تان را بر گردن من افکندید" (همان: ۶۲).

مسیح به منزله امر واسطه یا میانجی میان دو وضعیت است؛ از یک‌سو وضعیت اسفباری که در آن قامت یهودیان زیر بار شریعت صلب و سخت خمیده شده است، از سوی دیگر، وضعیتی که در آن این شریعت صلب و سخت رفع شده است. میان

این دو وضعیت شکاف پر نشدنی‌ای وجود دارد که قابل رفع نیست مگر از طریق ایثار و رهایی تمام متعلقات زندگی (الکساندر نیز در چنین موقعیتی قرار داشت). لوتر نیز در باب ایثارگر به‌منزله میانجی چنین اعتقادی دارد. از نظر لوتر، "من گناهکارم و بسیار مستحق آنم که خدا از من بیزار باشد و بر من خشم بگیرد؛ با این حال پدر مرا دوست دارد. این‌جا هیچ چیز نیست که به میان [این دو وضعیت] درآید جز مسیح میانجی" (همان: ۱۳۰). "پدر بسیار رحیم ما وقتی دید لعنت شریعت ما را از پای درآورده و بر ما سنگینی می‌کند و ما را چنان به زیر بار سنگین خود نگاه‌داشته است که هرگز نمی‌توانیم با قدرت خود از آن خلاص شویم، یگانه پسر را به جهان فرستاد و بار گناهان تمام انسان‌ها را بر دوش او نهاد" (همان: ۱۳۲). در مورد مسیح، لوتر و گاندی، هر سه، این موقعیت میانجی بودن بسیار مهم و اساسی است.

کارل یاسپرس نیز به دشواری میانجی‌بودن میان دو وضعیت اشاره می‌کند. از نظر یاسپرس، عیسی مسیح قله‌ی توان رنج‌کشیدن است. باید خصلت اساسی قوم یهود را در خلال قرون شناخت تا بتوان به سرشت عیسی مسیح پی برد. یاسپرس به یک تفاوت مهم دیگر نیز اشاره می‌کند که فهم آن در درک موقعیت مسیح مهم و راهگشاست. بر بنیاد این تفاوت، عیسی پذیرای محض رنج نشده است بلکه منشأ فعل بوده آن هم به طریقی که رنج و مرگ را به‌دست خود پدید آورده است. رنج او معلول ناکامی و شکستی اتفاقی نیست، بلکه نتیجه‌ی شکستی است مجرب و مقرر... در نظر او، "حقیقت وجودی خویش را دریافتن همان به مخاطره افکندن همه چیز است برای ادای رسالت خدایی، یعنی حقیقت را گفتن، راست بودن" (یاسپرس، ۱۳۹۸: ۵۷-۵۸). یاسپرس از هگل نقل قول می‌کند که در آن هگل معتقد است که در قبال ضرورت پیروی از خدا در ملکوت او، هر تکلیفی هیچ است. کار روزانه، سوگند در برابر دادگاه‌ها، مطالبه حق و مال، همه هیچ است. کشته‌شدن به‌دست توان‌مندان این جهان، زیر بار رنج و شکنجه و بدرفتاری و تحقیر کمر خم کردن، چنین است قرعه فال آن که ایمان دارد: "هیچ سخنی انقلابی‌تر از آن، هرگز گفته نشده بود، زیرا هرآنچه تا آن روز با ارزش و معتبر بود بی‌ارزش و نه درخور اعتنا نموده است" (همان: ۵۴). رویداد ایثار همواره انقلابی‌ترین پیام دوران‌ش را به همراه دارد؛ تعلیق سازوکارهای موجود و کناره‌گیری از زندگی (زندگی به‌معنایی که وضعیت موجود آن را تبلیغ می‌کند). مسیح با غیرضروری دانستن شریعت و ایستادن در برابر آن حامل پیام بسیار انقلابی بود.

لوتر؛ در میانه مسیح و کلیسای گمراه شده

زمانه لوتر زمانه فراموشی مسیح و استیلا کلیسای کاتولیک بود. حدود چهارده قرن پس از مصلوب شدن مسیح آموزه‌های او [مسیحیت] درست در مسیر عکس افتاده بود؛ مسیح، که در راه مبارزه با شریعت موسوی و تشریفات بیرونی به صلیب کشیده بود، اینک آموزه‌های خود او در قالب شریعت صلب و سختی درآمده بود. تشریفات شریعت مسیح به درجه‌ای رسیده بود که آمرزش گناهان در بدل پول فروخته می‌شد. یک‌بار دیگری "آزادی‌ای مبتنی بر ایمان" از دست رفته بود و جای خود را از یک‌سو به تشریفات و سلسله مراتب کلیسایی داده بود و، از سوی دیگر، به بردگی و خوارشماری انسان در برابر آیین‌های بیرونی. به بیان دیگر، مسیحیت درست در مسیری افتاده بود که مسیح مبارزه‌اش را در برابر آن تعریف کرده بود. یک‌بار دیگر دست‌یابی به هرگونه آزادی برای مؤمن مسیحی ناممکن شده بود و جای خود را به ترس از خدا و جهنم داده بود.

مارتین خرد سال - با تأثیر از آموزه‌های کلیسای کاتولیک - از خدا می‌ترسید و وجدان بسیار حساسی داشت. به کوچک‌ترین خطایی، خود را گناهکار بیچاره‌ای احساس می‌کرد و چون از خشم آفریدگار بر بندگان گناهکار سخن‌های بسیار شنیده بود، سخت می‌ترسید. ترس از خشم خداوند و ترس از روز رستاخیز و برزخ و دوزخ، و این‌که چگونه آدمی می‌تواند از این همه شکنجه برهد، بر جان‌ش چیره بود. ترس‌های دوران کودکی همچنان او را می‌آزرد:

هنوز عیسی‌ای اخمو و غضبناک را روی پنجره رنگین کلیسای منسفیلد به یاد داشت، و هنوز در عالم خیال تصویری را که بر محراب کلیسا کشیده شده بودند، آشکارا می‌دید: کشتی‌ای به‌سوی بهشت روان بود. جز راهب و کشیش کسی بر آن سوار نبود. سایر مردم از زن و مرد در دریا غوطه‌ور بودند؛ مگر چند نفری که به امید نجات، به طناب‌هایی که آن مردان خدا انداخته بودند چنگ می‌زدند... (فازدیک، ۱۳۹۶: ۱۴).

این ترس همچنان بر دل و جان لوتر جوان سایه افکنده بود. تا این که "رساله پولس رسول به رومیان" را خواند و دگرگون شد. لوتر دو مسئله مهم در پولس رسول یافت؛ پولس ایمانِ راسخ به بخشایش گناهان داشت و، از سوی دیگر، هیچ نامی از اشیای مقدس و متبرک، زیارت، اعتراف در نزد کشیش، برزخ و راه نجات از آن، کفاره‌دادن و ریاضت کشیدن در این بخشایش نبرده بود. در نتیجه این دگرگونی، لوتر آن ترس‌های نابجایی را که از دوران کودکی در دلش لانه کرده بود، از خود راند و از آن زمان مرد دیگری شد: "از آن زمان احساس کردم که از نو زاده شده‌ام، و از میان درهای باز رحمت الهی، به‌سوی بهشت جاویدان می‌روم" (همان: ۳۲).

لوتر در نامه سرگشاده به پاپ لئوی دهم نوشت: "کلیسای کاتولیک رُم، که روزگاری مقدس‌ترین کلیسا بود، اینک به فاسدترین پناهگاه دزدان [متی ۲۱:۱۳]، شرم‌آورترین فاحشه‌خانه، قلمرو گناه، مرگ، و جهنم تبدیل شده است. مایه بسی تأسف و شرمساری است که حتی خود دجال، اگر بنا به احتمال بیاید، می‌اندیشد که چیزی به ردالت این مقام نمی‌تواند بیفزاید... در این میان، شما، ای لئو، همچون میشی در میان گُرگ‌ها [متی ۱۰:۱۶] و مثل دانیال در میان شیران [دانیال ۶:۱۶] نشستید. شما همراه با حزقیال در میان عقرب‌ها زندگی می‌کنید [حزقیال ۲:۶]. چگونه به تنهایی می‌توانید با این جانوران عجیب‌الخلقه مقابله کنید؟ (لوتر، ۱۴۰۰: ۱۱). چنان که در متن آمده است، لوتر معتقد است که پاپ لئوی دهم در میان سلسله‌مراتب و مقامات کلیسا گیر افتاده و کاری هم از دستش بر نمی‌آید. لوتر در ادامه می‌نویسد: "ای لئوی بسیار شوربخت، شما بر مسند بسیار خطرناکی نشستید. از آن روی که خیر و صلاح شما را می‌خواهم، حقیقت را به شما می‌گویم" (همان: ۱۲).

برای بیرون‌رفت از این دشواره، لوتر بحث اش را با دوگانه طبیعت انسان آغاز می‌کند. از نظر لوتر، انسان طبیعت دوگانه دارد: روحانی و جسمانی. طبق طبیعت روحانی، که انسان از آن به نفس تعبیر می‌کند، آدمی انسان روحانی، درونی یا جدید است. طبق طبیعت جسمانی، که انسان آن را بدن می‌خواند، آدمی انسان جسمانی، بیرونی یا قدیم است... به دلیل این اختلاف طبایع، کتاب‌های مقدس بر وجود تناقض‌ها در انسانی واحد تأکید کرده‌اند، زیرا این دو انسان در وجود انسانی واحد یا یکدیگر تناقض دارند، چنان که در رساله به گالاتیان ۵ [۱۷:] آمده است:

زیرا امیال جسم برخلاف امیال روح‌اند و امیال روح برخلاف امیال جسم... واضح است که هیچ‌گونه امر بیرونی تأثیری در ایجاد برائت یا آزادی مسیحی، یا گناهکاری یا بندگی ندارد (همان: ۲۰). و از آن‌جا که فقط ایمان است که قدرت آموزش دارد، واضح است که انسان درونی به هیچ‌وجه نمی‌تواند با هیچ‌گونه عمل یا فعل بیرونی آموزیده و آزاد شود و نجاب یابد، و این که اعمال، هر ویژگی‌ای که داشته باشند، هیچ ارتباطی به این انسان درونی ندارند (همان: ۲۳).

بر بنیاد این تمایز، لوتر مبنای این برداشت انحرافی را که رستگاری و نجات از راه اعمال و آیین‌های بیرونی محقق می‌شود هدف قرار می‌دهد. بنابراین، تمام اعمال و تشریفات کلیسایی که قرار است رستگاری و نجات در پی داشته باشند از بنیاد متزلزل می‌شود.

لوتر کُل کتاب مقدس خدا را به دو بخش تقسیم می‌کند: احکام و نوید ها. از نظر لوتر، احکام عهدِ قدیم خوانده شده‌اند و عهدِ عتیق را تشکیل داده‌اند... نویدهای خدا به عهدِ جدید تعلق دارند... مؤمن مسیحی هر آنچه را که نیاز دارد در ایمان می‌یابد و برای آمرزیدگی به هیچ‌گونه اعمالی نیاز ندارد؛ و اگر به اعمال نیاز ندارد، به شریعت هم نیاز ندارد؛ و اگر به شریعت نیاز ندارد، بی‌تردید از شریعت آزاد است. این کلامِ حق است که "شریعت از برای فردِ آمرزیده وضع نشده است" [اول تیموتئوس ۱: ۹]. "این است آن آزادی مسیحی، آن ایمان ما، که نمی‌گذارد در بیهودگی یا پستی زندگی کنیم، بلکه موجب می‌شود شریعت و اعمال برای رسیدن به هرگونه برائت و نجاتِ بشر غیرلازم باشند" (همان: ۲۶).

از نظر لوتر، شریعت نه تنها موجب رستگاری و نجات نمی‌شود، بلکه معنای توسل به شریعت بی‌اعتمادی و بی‌احترامی به خداوند است. در چشم لوتر، ما با درستکار و مطمئن دانستنِ شخص مورد اعتمادِ مان به او احترام می‌گذاریم و این از هر نوع احترام گذاشتن برتر است. غیر از قابل اعتماد بودن و درستکاری و نیکویی محض، چه صفات بزرگ‌تری می‌توان به شخص نسبت داد؟ از سوی دیگر، برای این که بتوانیم شخصی را بیش از حد تحقیر کنیم، راهی نیست جز این که او را فریب‌کار و رذل بدانیم و به او بدگمان باشیم، همان‌طور که وقتی به او اعتماد نمی‌کنیم چنین کاری می‌کنیم. از این‌رو:

وقتی روح قاطعانه به وعده‌های خدا اعتماد می‌کند، خدا را قابل اعتماد و درستکار می‌داند. چیزی از این عالی‌تر نمی‌توان به خدا نسبت داد... این امید نه از طریق اعمال بلکه از طریق ایمان تنها به جا آورده می‌شود... از سوی دیگر، در برابر خدا چه نافرمانی، رذالت و اهانتی بزرگ‌تر از این می‌توان تصور کرد که به وعده او ایمان نداشته باشیم؟ زیرا این بی‌ایمانی دال بر چیست جز این که خدا را دروغ‌گو دانسته‌ایم یا تردید کرده‌ایم که او قابل اعتماد نیست؟ (از طریق اعمال و بدون ایمان پیش رفته ایم...) پس اعمالی که با چنین دنائی انجام شده‌اند، حتی اگر اعمال رسولان و فرشتگان باشند، چه حسن و مزیتی دارند؟ از این‌رو، خدا به حق تمام این اعمال را نه ذیلِ خشم یا آرزو، بلکه ذیلِ بی‌ایمانی به شمار می‌آورد (همان: ۷-۲۶).

پولس در رساله به رومیان می‌گوید: "ایمان ابراهیم از برای او [موجب] برائت [اش] دانسته شد، زیرا او با ایمان به کامل‌ترین وجه خدا را جلال بخشید..." (همان: ۲۸). آری، از آن‌جا که تنها ایمان برای نجات کفایت می‌کند، پس به هیچ‌چیز نیاز ندارم جز ایمان که قدرت و سیادتِ آزادیِ خود را به کار می‌گیرد، بنگرید، این است آزادی و قدرتِ بی‌حدوخصر مؤمنان مسیحی... بنابراین، "مؤمن مسیحی از همه‌چیز آزاد است و همه‌چیز را پیش‌سر گذاشته است، به گونه‌ای که برای برائت و نجات خویش به هیچ‌گونه اعمالی نیاز ندارد، زیرا ایمان تنها برائت و نجات را به وفور به او اعطا می‌کند" (همان: ۵-۳۴). بنابراین، مسیح با رنجِ طاقت‌فرسای خود موجب رستگاری مؤمن مسیحی می‌شود. پذیرفتنِ این که مسیح با تحمل رنج و مشقتِ خودخواسته و آگاهانه موجب رستگاری و نجات مؤمنان مسیحی می‌شود مبنای ایمان مسیحی به حساب می‌آید. با این حال، لوتر از جایگاه و کارکردِ احکام نیز غافل نمی‌شود و متناسب با طبیعتِ دوگانه انسان، به تشریح و توضیح کارکرد احکام نیز می‌پردازد.

ضرورت احکام در چیست؟

از نظر لوتر، با این که انسان در درون خود، در روح اش، به حد وفور و کفایت با ایمان آمرزیده می‌شود و، در نتیجه، هیچ نیازی ندارد جز این که این ایمان و غنا را هر روز تا فرارسیدن حیاتِ آینده افزایش دهد؛ اما او هنوز و همچنان در حیاتِ فانی دنیوی می‌زید. "او باید در این حیات بر بدن خویش مسلط شود و با دیگر انسان‌ها ارتباط برقرار کند. این جاست که باید آغاز به انجام عمل کرد؛ بشر این‌جا نمی‌تواند فراغت پیشه کند" (همان: ۳۷). به عبارت دیگر، اگر انسان نخست مؤمن و مسیحی نباشد، تمام اعمالش هیچ است و به‌راستی گناهای زشت و نفرت‌انگیزند... از این‌رو، این احکام نیز صحیح‌اند: "اعمال نیک

انسان نیک خلق نمی‌کنند، بلکه انسان نیک اعمال نیک انجام می‌دهد؛ اعمال بد انسان بد خلق نمی‌کنند، بلکه انسان بد اعمال بد انجام می‌دهد" (همان: ۴۰). بنابراین، ایمان به این‌که مسیح موجب رستگاری و نجات مؤمن مسیحی است در اولویت قرار می‌گیرد و سپس کارکرد احکام طرح می‌شود.

در نتیجه، "اعمال ما نباید بدین‌سان انجام شوند که با آن‌ها آمرزیده شویم، زیرا از پیش به سبب ایمان آمرزیده شده‌ایم، بلکه باید تمام کارهای خود را با رضا و رغبت و شادی برای خاطر دیگران انجام دهیم" (همان: ۴۹). اولین و اصلی‌ترین دلمشغولی شما باید بالیدن ایمان باشد، حال از هر طریق که برای آن تعلیم دیده‌اید: "انجام اعمال یا تحمل سختی‌ها. بخشش‌هایتان با رضا و رغبت و بی‌هیچ چشم‌داشتی باشد، تا دیگران از آن‌ها بهره ببرند و به سبب وجود شما و نیکی‌هایتان خوب و خوش زندگی کنند" (همان: ۵۲). چنان‌که گفته آمد، طبیعت انسان دوگانه است: روح و جسم. رستگاری و نجات که اموری اند مرتبط با روح، صرفاً از طریق ایمان ممکن و محقق می‌شوند. از سوی دیگر، از آن‌جا که موجوداتی هستیم دارای جسم و بدن، و از آن‌جا که با دیگر انسان‌ها در ارتباطیم، ضرورت طرح احکام دیده می‌شود تا در سایه آن همکاری در راستای نیکوکاری و اعمال نیک میسر شود. این نکته نباید از یاد برده شود که انجام اعمال مؤخر بر ایمان است و هیچ‌گونه کارکرد نجاب‌بخش ندارند. زیرا اعمال مربوط به ساحت جسم و بدن است و، بنابراین، بر رستگاری و نجات که اموری مرتبط با روح است، هیچ‌گونه تأثیری ندارند.

بنابراین و بر اساس نظر لوتر، دو نوع برائت از گناه وجود دارد؛ برائت از طریق فردی که خارج از ماست. این همان برائت مسیح است که او با آن از طریق ایمان ما را می‌آمرزد، همچنان که در اول کورنتیان ۱ [۳۰:] مکتوب است: "همو که از سوی خدا برای ما حکمت، برائت و تقدس و رستگاری شد" (همان: ۶۱). اشعیا در باب ۴۳ [۲۴:] کتاب خویش می‌گوید: "با گناهان تان باری سنگین بر من نهادید، ردالت‌هایتان را بر گردن من افکندید" (همان: ۶۲). "او بار گناهان و کیفر ما را بر دوش خود گرفت، و با این‌که بخاطر ما بود که بر شرور و بدی‌ها غلبه کرد، چنان عمل کرد که گویی این کار برای خاطر خود او بود" (همان: ۶۷). "خدا پسر را به جهان نفرستاده است تا جهان را محکوم کند، بلکه تا جهان به میانجی او نجاب یابد" (یوحنا ۱۷:۳) (همان: ۶۹). "برائت دوم که با نوع اول اساساً ممکن می‌شود، روش زیستن است که در آن آدمی عمر خویش را قربانی می‌کند و امیالش را به صلیب می‌کشد. این همان احکام است" (همان: ۶۴). در نتیجه، فهم تقدم و تأخر این دو نوع برائت و فهم کارکرد هر کدام از این‌ها بسیار مهم و بنیادی است.

لوتر در مبحث ذیل عنوان "تعلیمی مختصر در باب این‌که باید در انجیل چه چیزی جست و چه چیزی چشم داشت" تأکید می‌ورزد این‌که "انجیل و رساله‌ها را کتاب‌هایی شرعی می‌دانند که قرار است به ما تعلیم دهند چه کارهایی باید انجام دهیم و در آن‌ها اعمال مسیح فقط همچون الگو برای ما ترسیم و توصیف شده است، کاری ناشایست و انحرافی است" (همان: ۷۳). و در مبحثی ذیل عنوان "مقدمه بر عهد جدید" هشدار می‌دهد که کاری نکنید که مسیح به موسی تبدیل شود و انجیل به کتاب شرایع و تعالیم، همان‌گونه که پیش از این چنین کردند و در بعضی مقدمه‌ها بر کتاب‌های مقدس هم، حتی مقدمه‌های قدیس جروم، این موضوع دیده می‌شود. زیرا انجیل مخصوصاً از ما نمی‌خواهد اعمالی انجام دهیم تا به کمک آن‌ها از گناه بری شویم و نجات یابیم؛ در حقیقت انجیل چنین اعمالی را محکوم می‌کند. در عوض، از ما ایمان به مسیح را طلب می‌کند:

ایمان به این‌که او بخاطر ما بر گناه، مرگ و دوزخ پیروز شد، و در نتیجه، به ما برائت، حیات و نجات بخشید، اما نه به سبب اعمال ما، بلکه به سبب اعمال، مرگ و رنج خودش تا ما از مواهب مرگ و پیروزی او بهره ببریم، چنان‌که گویی ما خود چنان مرگ و پیروزی پر موهبی داشته ایم (همان: ۸۵).

در چشم لوتر، هسته اصلی و لب لباب تمام کتاب‌های عهد جدید عبارت است از انجیل یوحنا و رساله‌های قدیس پولس، به‌خصوص رساله به رومیان و رساله اول قدیس پطرس. این‌ها را باید به معنی دقیق کلمه مهم‌ترین کتاب‌ها دانست، و به صلاح مؤمنان مسیحی است که این کتاب‌ها را مقدم بر دیگر کتاب‌ها و بیشتر از آن‌ها مطالعه کنند و بدان‌سان که روزانه نان خود را تناول می‌کنند، این کتاب‌ها را هم روزانه مطالعه کنند. زیرا در این کتاب‌ها نمی‌بینید که معجزات و اعمال فراوانی از مسیح شرح داده شده باشد، بلکه مشاهده می‌کنید به روشی استادانه شرح داده شده که چگونه ایمان به مسیح موجب غلبه بر گناه، مرگ و دوزخ می‌شود و حیات، برائت و نجات می‌بخشد. لوتر خاطر نشان می‌سازد که "اگر مجبور باشد انتخاب کند بدون اعمال مسیح زندگی کند یا بدون موعظه او، زندگی بدون اعمال او را برمی‌گزیند. زیرا اعمال او به او کمک نمی‌کند، اما سخنانش، چنان که او خود [انجیل یوحنا، ۶:۶۳] گفته است، به او حیات می‌بخشد" (همان: ۸۷).

لوتر نیز زندگی دانشگاهی و منزلت اجتماعی حاصل از آن را رها کرد و به دیر راهبان پیوست. زندگی دشوار و پر فراز و نشیبی را از سر گذراند و خطر سوزانده شدن چندین بار از یک قدمی‌اش گذشت. حکم تکفیرش صادر شد و آثارش به آتش سپرده شد. امپراتور او را به یاغی‌گری محکوم کرده بود و پاپ به بی‌دینی. با این وجود، آلمانی بودن او را نجات داد. زیرا قبل از آن که دست امپراتور یا پاپ به او برسد، سوارکاران فردریک او را دزدیدند و به قلعه واتبرگ بردند. در این قلعه بود که لوتر کتاب مقدس را به آلمانی ترجمه کرد. این ترجمه سرآغاز دوره جدید در حیات مسیحی بود. بنابراین، همان‌طور مسیح میان دو وضعیت وساطت کرد، لوتر نیز میان دو وضعیت میانجی‌گری کرد. مسیح میان وضعیت اسفباری که حاصل شریعت صلب و سخت موسوی بود و، وضعیتی که او می‌خواست از طریق آموزه‌های خودش محقق شود، وساطت کرد. لوتر میان وضعیتی که او بازگشت به آموزه‌های ناب مسیح می‌خواند و وضعیت اسفباری که توسط کلیسای کاتولیک به وجود آمده بود وساطت کرد. معنای ضمنی این سخن این است که ایثار و ایثارگری در لحظاتی از تاریخ به امر ضروری بدل می‌شود. از سوی دیگر، تغییر و دگرگونی وضعیت پیش آمده ممکن نیست مگر از طریق نوعی ایثارگری که تمام سازوکارها و منطبق موجود را از کار بیندازد. ایثار درست چنین کارکرد دوسویه دارد. با این توضیحات اینک به گاندی می‌پردازیم.

گاندی؛ در میانه استعمار و استقلال

زمانه گاندی زمانه استعمار هند و سلب کرامت انسانی از هندوها بود. در سال ۱۹۸۲، ریچارد اتنبرا فیلم‌اش را بر اساس زندگی و مبارزات گاندی می‌سازد. این فیلم برنده ۸ جایزه اسکار شده است. در سال ۱۸۹۳ گاندی ۲۳ ساله برای وکالت یک پرونده عازم آفریقای جنوبی شد. به محض ورود به آفریقای جنوبی، او را به دلیل این که در واگنی نشسته بود که برای رنگین‌پوستان قدغن بود، از قطار بیرون انداختند. گاندی تمام شب را در ایستگاه قطار نشست و در باب این که به هند برود یا دست به اعتراض بزند دو دل بود. نهایتاً اعتراض را برگزید. در سال ۱۸۹۴، در تأسیس کنگره هندوستان ناتال نقش مهم ایفا کرد و، در نتیجه، جامعه هندی آفریقای جنوبی را به یک نیروی متحد سیاسی بدل کرد. در سال ۱۹۰۶ قانونی تصویب کرد که در آن از شهروندان هندی و چینی خواسته شده بود تا هویت‌شان را به‌طور جداگانه ثبت کنند. گاندی از هندوها خواست که از قانون سرپیچی کرده و مجازات حاصل از آن را بپذیرند. بنابراین، برای نخستین بار رگه‌های از "مقاومت عدم خشونت" ظاهر شد.

در نطقی که قبل از سوزاندن کارت‌های هویت‌شان ارائه می‌کند گاندی از هندوها می‌خواهد تا در برابر بی‌عدالتی بایستند: "خانم‌ها و آقایان! از شما دعوت کردیم در این‌جا حاضر شوید تا بتوانیم حقوق خود را به عنوان اتباع مساوی امپراطوری اعاده نماییم. ما طرفدار خشونت نبوده و به قدرت نیروهایی که به ما حمله‌ور خواهند شد واقفیم. بنابراین، تا آن‌جا که بتوانیم

از روش صلح‌آمیز استفاده خواهیم کرد. اما مصمم هستیم که عدالت را برقرار سازیم. مشخص‌کننده موقعیت ما این کارت شناسایی است که می‌بایست همواره همراه داشته باشیم. در حالی که اروپاییان نیازی به داشتن آن ندارند. اولین گام در جهت احقاق حق خود از بین بردن این فرق آشکار غیرمنصفانه است" (کارت‌ها به درون شعله‌های آتش افکنده می‌شود)، "لوتر نیز در ۱۰ دسامبر سال ۱۵۲۰ - مجموعه احکام کلیسا - را که در طول چندین سده گردآوری شده بود همراه با فرمان پاپی که در آن قید شده بود کتاب های لوتر باید سوزانده شود، در آتش انداخت" (لوتر، ۱۴۰۰: ۸۰، پانویس ۱). گاندی به هندو ها گوشزد می‌کند که برای رسیدن به استقلال باید شایستگی‌اش را داشته باشند. بنابراین، سه مورد را یادآور می‌شود: اول، باید اتحاد بین هندو، مسلمان و مسیحی وجود داشته باشد. دوم، با هیچ فرد هندی نباید آن‌طور که انگلیسی‌ها رفتار می‌کنند رفتار شود. نباید قلب‌ها و زندگی‌مان را از انسانیت خالی کنیم. سوم، از انگلیسی‌ها اطاعت نکنید.

در مجمعی که مقامات بریتانیایی نیز حضور دارند، گاندی به‌نحوی روش مبارزات‌اش را بازگو می‌کند. گاندی تأکید می‌کند: "ما حتی یک ضربه هم به آن‌ها نمی‌زنیم، ولی ضربه‌ها را از آن‌ها می‌پذیریم. و از طریق خود مان کاری می‌کنیم که درد بی‌عدالتی خودشان را احساس کنند که بدون شک درد هم دارد. ممکن است شکنجه‌ام کنند، استخوان‌هایم را بشکنند، حتی بکشند. آن‌گاه جسمم را خواهند داشت، نه اطاعت و فرمان‌برداری‌ام را". کشیش مسیحی که در یک جمع مسیحی سخنرانی می‌کند، مبارزات گاندی را چنین بازگو می‌کند: "از شما خواستم در این مکان مقدس جمع شوید و دریابید که شاهد رویداد و چیز تازه‌ای هستیم، رویداد غیرمنتظره و چیز غیرمتعارف. جای تعجب نیست که حکومت سردرگم باشد. آقای گاندی ما را وادار کرده است تا خود مان را مورد سؤال قرار دهیم. و من باید بگویم که پاسخ دادن به این سؤالات خیلی دشوار است. با مردمی که از قانون به‌دور از عدالت سرپیچی می‌کنند چطور باید رفتار کنیم؟ آن‌ها نمی‌جنگند، اما تسلیم هم نمی‌شوند. به‌عنوان یک مسیحی ما نمی‌توانیم این افراد را نادیده بگیریم". باری گاندی با این کشیش از محله‌ای می‌گذرند که برای رنگین‌پوستان قدغن است، کشیش نگران است و گاندی این آموزه مسیحی را برایش بازگو می‌کند که "اگر به‌گونه‌ی راست سبیلی زد، گونه‌ی چپت را پیش کن". گاندی توضیح می‌دهد که مقصود مسیح نشان دادن استقامت است. استقامت هم‌زمان که نهاد خود شخص را دگرگون می‌کند، حس احترام دیگران را نسبت به او برمی‌انگیزد.

ساتیاگراها

از نظر گاندی، اطلاق کلمه "مقاومت منفی" با فعالیت جامعه هندی در خلال سال‌های مبارزه ملی منطبق نیست، معنای تحت‌اللفظی ساتیاگراها "نیروی حق" است. تولستوی در نامه‌نگاری‌هایی که با گاندی دارد نام آن را "نیروی روح" یا "نیروی محبت" گذاشته است. از نظر گاندی، اگر تا سرحد امکان آن را مورد توجه قرار دهیم معنایش همان است که تولستوی گفته است.

گاندی به این نکته بسیار مهم نیز اشاره می‌کند که گویا ساتیاگراها مخصوص افراد ضعیف است، کسانی که قادر به مبارزه مسلحانه و خشن نیستند. از نظر گاندی، صحیح نیست که بگوییم ساتیاگراها مخصوص ضعیفاست که قادر به مقابله خشونت با خشونت نیستند. به‌کار بستن ساتیاگراها از سوی افراد ضعیف و حقیر محال است... این نیروی روحی در برابر طغیان و مظالم به‌مثابه نور در برابر ظلمت است (گاندی، ۱۳۴۳: ۱۹۷).

به بیان دیگر، ساتیاگراها نه تنها مخصوص افرادی ضعیف و فاقد اراده قوی نیست، بلکه به کار بستن آن از سوی این افراد محال است. زیرا چنان که گاندی خود تذکر می‌دهد، ساتیاگراها مستلزم اراده قوی و روح بزرگ است تا در برابر رنج و مشقت حاصل از آن پایداری و استقامت داشته باشد.

از نظر گاندی، ساتیاگراها نیروی محرکه خود را از محبت اخذ کرده و می‌گوید: "کسانی که شما را استعمار کرده و از شما متنفرند دوست بدارید. با دوستان دوستی آسان است. باید دشمنان خود را دوست داشت" (همان: ۲۰۰). "اگر ما کسانی هستیم که عدم همکاری با مقامات حاکمه را برای خود انتخاب کرده و به آن ایمان داریم، باید در قانع ساختن دیگران بر صحت نظریه خود حتی تا پای مرگ پیش برویم. در این صورت است که از هدف خود صادقانه دفاع نموده و به طور شایسته‌ای آن را عرضه داشته‌ایم" (همان: ۵-۲۰۴). گاندی در مبحثی ذیل عنوان "جوهر عدم خشونت و ملایمت" معتقد است که "ملایمت و عدم خشونت قانون نوع بشر است و از دسترس کسانی که به خدا و محبت ایمان ندارند به دور است" (همان: ۲۲۱). عدم نفرت از استعمارگران و ایستادن تا پای مرگ در راستای هدف خود چیزی نیستند که از روح ضعیف و فاقد اراده انتظار داشت. این موارد مستلزم روح بزرگ و دارای اراده مستحکم است.

جوهر لعل نهر و در یکی از سکانس‌های فیلم خطاب به گاندی می‌گوید: "به شما لقب مهاتما داده‌اند، یعنی روح بزرگ". گاندی حداقل دو بار برای منصرف کردن مردم از خشونت ورزی روزهای زیادی روزه گرفت و از خوردن و آشامیدن امتناع کرد. بار اول زمانی بود که هندوها در برابر نیروهای بریتانیا به خشونت متوسل شده بود و حتی افراد غیرنظامی را نیز کشته بودند. بار دوم اما موقعی بود که استقلال حاصل شده بود اما خشونت‌ها میان مسلمان و هندوها اوج گرفته بود. گاندی گفت: "من از مردم می‌خواهم آرام بگیرند و تا آرام نگیرند روزه ام را نمی‌شکنم. اگر دو باره شورش شود من مجبورم دو باره روزه بگیرم". او خطاب به کسانی که از او می‌خواستند روزه‌اش را بشکنند می‌گفت: "ما نباید برای استقلال سرزمین مان از هیچ سختی‌ای روگردان باشیم... باید بی‌عدالتی‌ها را افشا کرد و برای مردن مثل یک سرباز آماده بود... نبرد واقعی را باید در قلب مان راه بیندازیم". در نتیجه، ساتیاگراها مستلزم داشتن روح بزرگ و اراده مستحکم است. چنان که آلبرت انشتین در باره گاندی گفته است: "نسل‌های آینده به سختی باور خواهند داشت که چنین انسان بزرگ و چنین روح دگرگون پای به این دنیا گذاشته باشد".

کلام آخر: شکاف پرنشدنی میان دو وضعیت و کارکرد ایثار

مسیح خود را چونان میانجی میان دو وضعیت معرفی می‌کرد؛ از یک سو وضعیتی که در آن انسان‌ها در برابر خدای دوردست به زانو افتاده اند و باور به رستگاری به امر محال تبدیل شده است و، از سوی دیگر، وضعیتی که خدای دوردست به خدای درون بدل شده و دل‌ها مملو از نویدهای رستگاری و نجات می‌شود. لوتر نیز خود را چونان میانجی میان دو وضعیت قلمداد می‌کرد؛ از یک سو وضعیتی که به دست آبی کلیسا به وجود آمده بود و در آن آموزه‌های اصلی مسیح به محاق رفته بود و، از سوی دیگر، بازگشت به مسیح و آموزه‌های اصلی او. گاندی نیز خود را چونان میانجی میان دو وضعیت می‌فهمید؛ از یک سو وضعیت استعمار و تحقیر و خوارشماری هندوها و، از سوی دیگر، وضعیت استقلال و بازگرداندن کرامت انسانی به هندوها. بنابراین، در باب این که "ایثار" به مثابه میانجی میان دو وضعیت کار می‌کند، و این که میان این دو وضعیت شکاف پرنشدنی جا خوش کرده است، بحثی نیست. نکته بسیار مهم و اساسی اما این است که این شکاف صرفاً از طریق رویداد ایثار پر می‌شود و لاغیر. از همه مهم‌تر اما این نکته است که ایثار حاصل خودآگاهی و بصیرت وضعیت و شخص ایثارگر از هر دو وضعیت است. به بیان دیگر، از یک سو ایثارگر به بنیادهای هر دو وضعیت آگاه است و، از سوی دیگر، به این امر نیز واقف

است که گذر از اولی به دومی صرفاً از طریق "رویداد ایثار" ممکن است. ایثار همانا تعلیق تمامی سازوکارهای موجود است. برای همین "رویداد ایثار" آغاز یک "دروه جدید" در حیات یک ملت است. از مسیح تا لوتر، از لوتر تا گاندی، ما شاهد دوره جدید در حیات ملت ها هستیم. ضرورت دیگر رویداد ایثار افول ارزش های اخلاقی و بحران معنوی است. تعلیق سازوکارهای موجود به معنای تعلیق ارزش های افول یافته نیز هست. رویداد ایثار گویی قلب وضعیت موجود را می شکافد و راهی به ورای آن باز می کند. به یک معنا می توان به رویداد ایثار نام "انقلاب" داد، منتها با این تفاوت که ایثار انقلاب در ارزش ها است و در دل ها اتفاق می افتد. البته این بدین معنا نیست که اثرات آن در دل ها خلاصه می شود، بلکه - چنان که مورد مسیح، لوتر و گاندی نشان داد - به تدریج جامعه را به تمامی دگرگون می کند.

منابع

- احمدی بابک، امید باز یافته، سینمای آندری تارکوفسکی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
- تارکوفسکایا مارینا، در باره آندری تارکوفسکی، مجموع مترجمین، تهران، نشر بشارت، ۱۳۷۱.
- عهد جدید، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی، ۱۳۹۴.
- فازدیک هری امرسون، مارتین لوتر، اصلاح گر کلیسا، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۹۶.
- کانت ایمانوئل، نقد عقل محض، ترجمه بهروز نظری، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۸.
- کانت ایمانوئل، نقد عقل عملی، ترجمه دکتر انشالله رحمتی، تهران، نشر سوفیا، ۱۳۹۹.
- کانت ایمانوئل، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نشر نقش و نگار، ۱۳۹۸.
- گاندی مهاتما، این است مذهب من، ترجمه باقر موسوی، تهران، مؤسسه انتشارات احمد علمی، ۱۳۴۳.
- لوتر مارتین، آزادی مؤمن مسیحی و چند اثر کوتاه دیگر، ترجمه محمد صبائی، تهران، نشر کرگدن، ۱۴۰۰.
- هگل گئورگ ویلهلم فریدریش، استقرار شریعت در مذهب مسیح، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۶.
- یاسپرس کارل، مسیح، ترجمه احمد سمیعی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۸.

NEBRAS